



حمید نیسی

نویسنده و منتقد

یادداشت

رابطه انسان با داستان

داستان و داستنگویی از زمانی که انسان‌ها از ترس تاریکی و صداهای وهم‌آور گرد آتش جمع می‌شدند و سعی می‌کردند به ترس‌ها و باورهای خودشان شکل یا قالب داستانی بدهند آغاز شد. نخستین داستان‌ها نسل به نسل گشتند و این دیار به آن دیار سفر کردند و از تمدنی به تمدنی دیگر، همه تمدن‌ها قهرمانان، اسطوره‌ها و حکایت‌های حماسی برای خود دارند. به گواه کتب مقدس ادیان و ادبیات مکتوب قدیم مثل حماسه گیلگمش، قصص عهد عتیق و... انسان با داستان و قصه مانوس بوده. تمام کتاب‌های مقدس بدون استثنا پر قصه و داستان استوار هستند. با اینکه میلیون‌ها سال از وجود بشر و تحولات زیستی و مغزی انسان می‌گذرد اما هنوز به قصه و داستان معنادار است. در شکل‌گیری قصه‌هایی که به ما می‌رسد و کلام تمام شایعه‌هایی که ساخته می‌شوند... افراد و واکنش آن‌ها، رابطه‌های انسان‌ها، نتیجه عمل آن‌ها... بستری وجود دارد در دست مثل یک داستان. تنها چیزی که توده مردم را به وجد می‌آورد و به حرکت و انتخاب وامی‌دارد قصه و داستان است. تنه تکنیک‌ها هر روز می‌شوند تا شیوه‌ای نو را به ما ارائه دهند، اما محور اصلی همان قصه و داستان است و نه تکنیک. تفاوتی بین داستان‌های قدیم و داستان‌های جدید وجود دارد و آن این است که داستان‌های قدیم فقط وسیله اظهار بودند اما داستان‌های امروزی ابزار پژوهش هستند. داستان‌های قدیم از طرف یک جامعه مطرح می‌شدند اما داستان‌های امروزی سنگتوی فرد

تنهایی است به نام «نویسنده». در داستان‌های امروزی داستان برای نویسنده و خواننده نماینده یک بحران فکری و جست‌وجوی یقین است. نویسنده امروزی دنبال کشف یک جهان بینی است و پدید آورنده آداب جدید و گونه‌نظری در باره ارزش‌های موجود است. داستان امروزی موعظه نمی‌کند بلکه نشان می‌دهد. ارزش‌های نویسنده در داستانش رخنه می‌کنند و هر چه بیشتر به نشان دادن پایبند باشد خواننده موشکاف‌ها از خواندن داستان آنچه‌اتصور می‌کنند از درون نشانه‌ها فرامی‌گیرد. نویسنده باید فضا را القا کند، گرر باقی‌بماند، شخصیت را برساند تا خود خواننده بقیه را استنتاج کند. انسان مشتاق است بفهمد یا غافلگیر شود یا حتی گول بخورد، به صورت حرف‌های و باور پذیر. برای همین است که هنوز که هنوز است داستان‌ها قصه او را به وجد می‌آورد چون می‌تواند چیزهای غیرواقعی را در داستان واقعی ببیند.

یادمان

شاعر و آه‌های زخمی

علیرضا فراهانی شاعر و منتقد در ۴۱ سالگی در گذشت

علیرضا فراهانی برای اهالی شعر نامی آشناست. از او علاوه بر نقد و یادداشت‌های متعدد در نشریاتی چون آرمان، اعتماد، شرق و تجربه، چهار مجموعه شعر نیز به یادگار مانده است: من بست‌ها (۱۳۸۳)، با کفش‌های طبی تنها می‌توان واژه‌ها را جلو برد (۱۳۸۹)، آفتابگردان را رو به قطب می‌کارم (۱۳۹۱)، بی‌طالت کلمات (۱۳۹۵). و در ک حضور غیاب دیگری (۱۳۹۹). فراهانی متولد ۱۳۶۱ بود و در پنج‌سالگی بر اثر یک بیماری دچار معلولیت جسمی شد. او به رغم مشکلات جسمی و محدودیت جسمی حرکتی سال‌ها با توانی طاقت‌فرسا خواند و نوشت و شاید همین عشق بیگانه‌اش به ادبیات و خواندن و نوشتن بود که او را سرپا نگه می‌داشت. شاعری با روحیه‌ای حساس و دغدغه‌مند که شعر را در پایایی و آزادی می‌فهمید. او در کنار سرودن شعر، از شرکت در مناسبت‌های مختلف ادبی و سیاسی و فرهنگی کوتاهی نمی‌کرد و عضو ثابت گروه‌ادی «در غیاب نویسنده» بود و بیکرانه به نقد و بررسی آثار ادبی نویسندگان و شاعران معاصر می‌پرداخت. این شاعر سرانجام در سن ۴۱ سالگی در کرج بر اثر نارسایی قلبی در گذشت. شعرهای فراهانی ساده و بی‌پیرایه بود و به نوعی وصف حال خود شاعر، به عنوانی انسانی دردمند و زخمی. در شعر «مثل دیوانه‌ها» می‌توان رد این زخم زندگی را بر قامت شاعر دید:

بالیاسی پاره/ در امد مثل دیوانه‌ها/ از این اتاق به آن اتاق می‌دود/ اتا تو چه مارا به خودش جلب کند/ در چشمان هم سفر کرده‌ایم/ ایا بلیس‌هایی نو و چیزی از دیوانه‌ها/ در خاطرمان نیست. فراهانی در شعرهایش مدام در جست‌وجوی زخم‌های بشری است تا آنها را بشناسد و به خواننده معرفی کند. او زخم و درد هر انسان را، بخشی از زخم و درد جامعه برمی‌شمرد و خواهان مرهم گذاشتن بر آن است. در شعر «توزیبات می‌شوی» او در پی زیباتر کردن جهان کوچک خودش به مثابه جهان همه‌ماست:

در فرودگاه که نگاه می‌کنم توزیبات می‌شوی در آینه‌ای شکسته ایستاده‌ای تا که‌های به‌بهر یخته‌ام را مرتب‌های می‌کنی می‌خندی و عکسی قدیمی از من میان چهره‌ات بازسازی می‌شود

باد دیوارهای ترک خورده که با دست‌های مرمت خواهیم شد.

شنبه

۱۴۰۲۰۰۲۰۰۹

۸ شوال ۱۴۴۴ / ۲۹ آوریل ۲۰۲۳

سال پنجم

شماره ۱۵۳۷

armanmeli.ir

در گفت‌وگو با نویسنده کتاب «مادام دوژاپل» بررسی شد:

گزینه مهاجرت فاصله رویا و واقعیت

«ادبیات کمینه‌گر و تعبیر «کم‌گوی و گزیده‌گوی...»

آرمان ملی – بیتا ناصر: اخیرا کتاب «مادام دوژاپل و افلی بلژیکی دوست داشت» با قلم شیما سورن توسط انتشارات آفتابکاران به انتشار رسیده است؛ کتابی که به نقل از نویسنده؛ به شیوه سیال ذهن نوشته شده و شخصیت‌های اصلی آن، مهاجران مقیم بلژیک هستند و در آغاز تمانی قدیمی واقع در بروکسل زندگی می‌کنند. سورن تلاش کرده مان خود را در قالب دوبخش داستانی پیش‌برود و روایتگر تضادهای تناقض‌هایی که انسان‌ها بین رویا و واقعیت تجربه می‌کنند. به بهانه انتشار این کتاب، کپ و گفت‌وگویی با نویسنده‌های داشته‌ایم که در ادامه می‌خوانید:

«در وهله نخست، درباره سابقه فعالیت‌هایتان در حوزه ادبیات بگویید.

راستش من در دبیرستان ریاضیات خواندم، در دانشگاه نقشه‌برداری و در هلند مهندسی تکنولوژی ساختمان؛ رشته‌هایی که به‌ظاهر هیچ ارتباطی به ادبیات و نویسندگی ندارند. اما من فکر می‌کنم برای انتقال مفاهیم ریاضی و مهندسی هم نیازمند ادبیات صحیح هستیم. ادبیات، علی‌الخصوص ادبیات کلاسیک ایرانی (بیشتر ادبیات منظوم مدنظم است؛ مخصوصا آثار شاعری مثل حافظ) تاثیر بسزایی در شخصیت من داشتند. نوشتن همیشه برای من مثل مدیتیشن بوده است. به وقت غم و شادی نوشته‌ام. هر چند که پراننده نوشتم و البته به دلایلی هیچ‌وقت به دنبال چاپ کردن نوشته‌هایم نبوده‌ام. شاید یکی از دلایل نوشتن در فضای مجازی بوده و البته تشویق‌های دوستان و گاهی اساتید ادبیات و نویسندگان که متأسفانه باعث شده بود، خیلی به چاپ نوشته‌هایم کمک کند.

«به تازگی کتاب «مادام دوژاپل و افلی بلژیکی دوست داشت» را از سوی نشر آفتابکاران به چاپ رسانده‌اید. درباره موضوع، درونمایه و فضای کتاب توضیح دهید.

نام کتاب البته مشمول ممیزی شد و نهایتاً به نام «مادام دوژاپل، و افلی بلژیکی دوست داشت» انتشار یافت. فکر می‌کنم نام کتاب، در دست شبیه کلید در ورودی هر کتاب است و شاید اولین چیزی که مخاطب را به دنبال خود می‌کشاند. به نظر من لزومی ندارد که اشاره مستقیمی به محتوای کتاب داشته باشد؛ کم‌اینکه اسم کتاب من برگرفته از یک جمله در کتاب است.

این رمان شامل دو داستان مجزا از دو همسایه مهاجر است که هر کدام روی داستان زندگی خود هستند. ماجرا در آیرمانی قدیمی واقع در شهر بروکسل اتفاق می‌افتد و خواننده در جریان کتاب با فضای آن و شهرتان‌اندازهای آشنا می‌شود. متأسفانه در چند کتاب‌گذاری معتبر، اطلاعات کاملاً اشتباهی رایج به کتاب نوشته شده بود و همگی همان اطلاعات نادرست را فقط برای پر کردن ستون خبری‌شان از روی هم کپی کرده بودند؛ رمان را به شیوه سیال ذهن نوشته‌ام؛ چون فکر می‌کنم هر چند که در دنیای واقعی ما از نقطه‌ای به ب در حرکت هستیم، اما اکثر مواقع گذشته‌مان را با خود حمل می‌کنیم و گاهی سری به آینده ناشناخته‌مان می‌زنیم. درست شبیه حرکت زمین در منظومه شمسی و حرکت منظومه شمسی در کهکشان لایتنای. همان‌طور که حرکت‌های گردش به دور ستارگان و به سمت جلو داریم، همان‌طور هم شاهد انفجار ستاره‌ای هستیم که هزاران سال نوری پیش در کهکشان منفجر شده است و تازه نورش به زمین ما رسیده است.

آرمان ملی

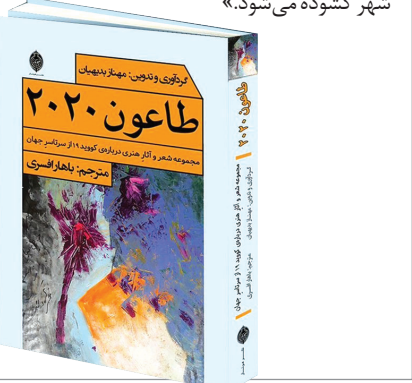
ادبیات ۷

معرفی کتاب

طاعون ۲۰۲۰

روایت رنج بشریت از کرونا

کتاب «طاعون ۲۰۲۰»، مجموعه شعر و آثار هنری درباره کووید ۱۹ از سرتاسر جهان با گردآوری، تدوین مهناز بدیهیان و ترجمه باهار افسری از سوی نشر هونار، منتشر و روانه بازار کتاب شد. این کتاب ۲۵۲ صفحه‌ای مشتمل بر ۱۲۳ اثر شامل ۵۳ شعر و ۱۷۰ اثر نقاشی و عکس (رنگی) منتخب از ۲۰۰۰ اثر ارسال شده از کشورهای هند، کانادا، بریتانیا، پاکستان، نیجریه، فیلیپین، آلمان، مکزیک، فرانسه، روسیه، اتیوپی، مازای، ایران، نپال، آمریکا، پرو و... است. روایت‌گر رنجی است که بشریت تحت تاثیر پاندمی کرونا در سراسر جهان متحمل شد. در توضیح این کتاب می‌خوانیم: «همه‌چیز خیلی سریع اتفاق افتاد. انگار که یک سیلی محکم به صورتمان زده‌اند. پیش از اینکه حتی متوجه شویم زندگی‌مان دستخوش تغییر شد و حتی ممکن است این تغییر از برخی جوانب ابدی باشد. این بیماری همانند طاعونی دیگر بود که همه جهان را درگیر کرد. این نقطه‌ای از تاریخ را اینچنین به یاد می‌آورند، که هر آنچه عزیز و گرانقدر می‌پنداشتیم دچار مکت شدند؛ کار، عادات و همراهمان؛ هر آنچه در حباب هستی ما بود. همه با سکوت و انزوا می‌که ما را به سوی آن سوق داده‌اند، به چالش کشیده شد. ما را بر آن داشتند که درباره اساسی‌ترین نیازهای‌مان تأمل کنیم و مسائل مربوط به ثروت، قدرت، و خودبینی را کنار بگذاریم. همه آنچه را که از نظر‌مان مهم بودند و در واقع آنچنان برای ما و تجربه زیستی‌مان، ضروری نداشتند. کامو معتقد بود که: «همه‌گیری نوعی عزیمت دوباره به دنیاست. اما هنوز، برایمان بسیار دشوار است که این بلاهای آسمانی را که بر سرمان نازل می‌شوند، را باور کنیم. در تاریخ به همان میزان که جنگ رخ داده، طاعون هم بوده، با این وجود هنوز هم جنگ‌ها و طاعون‌ها را همیشه شگفت‌زده می‌کنند.» و این اتفاق برای ما در سال ۲۰۲۰ رخ داد. یک شیوع جهانی و ما حتی پس از گذشت ماه‌ها، همچنان در شوک به سر می‌برسیم!» این کتاب با نام «طاعون ۲۰۲۰» روایت‌گر زوهای سختی است که بر همه ما انسان‌ها در سرتاسر دنیا گذشته است و می‌گذرد. شاید میزان شدت این سختی‌ها متفاوت باشد اما بی‌شک این واژه سال‌های سال در ذهن همه ما باقی خواهد ماند و تاثیرات این پاندمی شاید در زندگی ما همیشگی باشد. شاید ما گذشت هر روز در این روزها رفته، رفته، این لحظه‌ها و تجربه‌ها را فراموش کنیم، اما این مجموعه و افرادی که چه در جایگاه شاعر و چه هنرمند در شکل‌گیری آن شریک بوده‌اند، با جزئیاتی که به آن پرداخته‌اند، قادرند سال‌های سال این تجربه عمومی را با ما بخاطر نشان کنند. اشخاصی گوناگون، از کشورها و ملت‌های گوناگون، خردسال، کهنسال، حرفه‌ای و آماتور، با هزاران خصوصیت متمایز و مشابه دیگر، ما را شریک لحظه‌های عجیب دوران پاندمی کرونا و منظر و دیدگاه خود کرده‌اند. یکی مثبت‌نگر بوده، دیگری به سیاه‌ترین شکل ممکن از آن‌وا سوخته است. در بعضی از آثار که بسیار خلاقانه‌اند، حتی کوچک‌ترین اشاره‌ای به ویروس کرونا و قرنطینه نشده، اما به واسطه بافتار و انتخاب‌های هوشمندانه و یا حتی همدات‌پنداری، خواننده جان کلام آن شعر را به خوبی درمی‌یابد؛ گاهی حتی بیشتر از خواندن لذت می‌برد. تنهایی و دل‌تنگی اما فصل مشترک تمام این تجربه‌ها و اشاراتند. شمردن روزهای گذران از زندگی سالمندانی که دوستشان داریم و عمرشان اینگونه در این دوری ناخوسته گذشت تا تکرار بندهایی که گویای تکرارهای این روزهای تکراری‌اند. از گرفتن ذره‌بین بر مورچه‌ها تا پیدا کردن شمشال به دعا شویم/ در تعجبی که رعایت می‌کنیم فاصله نبود گرفته تا اشاره به گردش و نظم جهان بی‌حضور انسان و سکون او در دل سکوتی غریب. هست و نیست، شعر «التیام کرونا» منتشر شده در این کتاب: «شواهد دال بر این نکته هستند که شانه‌هایمان از بی‌فشار افکار منفی ختم شده است/ آمار و ارقام روز به روز بالای می‌روند/ پیرامون انسان را همه، عدد فراگرفته؛ / محصور در نقصان هایمان / آمار، لرزهای شدید بر ستون فقراتمان افکنده/ هراس مدام، بشر را به روی تخته سلاخی اخلاق هدایت کرده/ سردردی باید او را از پای در آورد؛ / همان انسانی که همیشه بیش از این می‌دانسته/ که چگونه بستری بیاراید و بر آن بیاساید. / دهلیزهای قدرت تاریکند. / تیروهای خرد، و فساد است، که فزونی می‌یابند. / گمان بر این بود که بول همه چیز است/ ناگهان دریافتند که مرگ با شتاب به سویمان می‌آید. / بی‌توجه به جایگاه اجتماعی، بی‌توجه به جنس‌افیا، به مذهب، به جنسیت/ علم توانسته به چشم موجودی خام‌انوسوز را ببیند/ و ما در مقابل این ریزه‌گرهای نهان، ناتوانیم / نمی‌توانیم دستان هم را بفشاریم / نمی‌توانیم بکدیگر را در آغوش بگیریم/ دیگر نمی‌توانیم معاشرت کنیم/ حتی نمی‌توانیم با هم دست به دعا شویم/ در تعجبی که رعایت می‌کنیم فاصله اجتماعی است. / نظم تازه جهان به ما بورش آورده/ من برای تو دست می‌زنم، تو برای من دست می‌زنی/ من مقابل تو تعظیم می‌کنم تو مقابل من تعظیم می‌کنی/ بچه‌ها در خانه بازی می‌کنند، مثل آن وقت‌ها که در مدرسه/ در این هم‌آیی حتی همچون بز دل‌ای دست به سینه نشستهایم/ جهان در اتاق‌هایی مشابه از هم می‌پاشد. / جر تقبلی ظرف مدت ۱۰ روز در مانگاهی می‌سازد/ در مانگاه؟ / باید یک دفتر مرکزی داشته باشک یک مرکز کنترل ادر هیچ کتاب مقدسی نیامده، که بهشت بشر را فرین می‌کند/ فقط اشاره کرده‌اند که بشر با بشر چه می‌کند / خیلی زود اعداد نزول می‌کنند/ خیلی زود بشر بر بیماری فائق می‌آید/ خیلی زود جنگ‌های مستبدانه از سر می‌گیرد/ خیلی زود دری بزرگ بر ویران شهر گشوده می‌شود.»



پشمالویش لونا نام دارد» و «یاد بی منی طنجه در سرم می‌پیچد» به عنوان یکی از شاخصه‌های این اثر یاد کرد. در این باره بگویید.

هربخش کتاب با پیش‌گفتاری آغاز می‌شود. به نظر من شبیه‌ترین یک مغازه است که خواننده را به دنبال خودش می‌کشاند. پیش‌گفتارها به گونه‌ای متن‌های مثناسی از متن هر بخش هستند؛ بدون اینکه عیناً تکرار کنند متن درون هر بخش باشند. عناوین هر بخش، جملات کلیدی هر بخش هستند. خواننده امروزی متأسفانه وقت برای خواندن کتاب‌های چندصده صفحه‌ای ندارد و گاهی ترجیح می‌دهد که به چشم برهم زدن سری از محتوای کتاب دربیاید. پیش‌گفتارهای کوتاه، خواننده کنج‌کار و تشویق به دنبال کردن می‌کند. راستش من اهل مطالعه کردن هستم ولی پیش‌تر، این گونه از آغاز هربخش را در هیچ کتابی ندیده‌ام و شاید این امری امضای مخصوص من در نوشتن باشد. البته که من در ابتدای راه نوشتن هستم و هنوز بسیاری راه‌رفته مانده است.

درباره ادبیات کمینه‌گرا و جایگاه آن در داستان‌نویسی معاصر و همین‌طور کتاب شما توضیح دهید؟

«کم‌گوی و گزیده‌گوی چون در تا ز اندک تو جهان شود پر» این یک بیت از شعر نظامی گنجوی است که هشت قرن پیش سروده شده است. این نشان از ادبیات و فرهنگ غنی ایران دارد که شاعران و نویسندگان ما قرن‌ها پیش‌تر از اینکه در غرب خبری از ادبیات مدرن و مینی‌الیستی باشند، آن را به صورت ایجاز، علی‌الخصوص در اشعارشان به کار برده‌اند. شعر حافظ بر است از داستات‌ک‌هایی که در چند بیت خلاصه شده‌اند. مثلاً همین یک بیت، اشاره به داستان آدم و حوا دارد و به نوعی تمامی داستان را در همین یک بیت زیبا گنجانده است: «هن ملک بودم و فردوس برین جایم بود/ آدم آورد در این دیر خراب آبادم.» همچنین ایجاز را در رباعیات خیام می‌بینیم. در جایی که می‌گوید: «آن قصر که جمشید در او جام گرفت/ آهو بچه کرد و روبه راه گرفت/ بهرام که گور می‌گرفتی همه عمر/ ایدیی که چگونه گور بهرام گرفت.» این تمامی ماهیت بخت را از آغاز تا پایان، در یک رباعی جاداده است. و صد‌ها سال بعد جریانی به نام مینی‌الیسیسم در ادبیات، هنر و معماری غرب راه پیدا می‌کند. جایی که میس‌فان در دوره (معمار آلمانی – آمریکایی قرن بیستم) شعار معروفش را در باب مینی‌الیسیسم برمی‌دهد: Less is more. من فکر می‌کنم ما چند قرن پیش در خیلی از زمینه‌های مختلف علمی، هنری، و ادبی، آوانگار بودیم که متأسفانه در گذر قرن، گره‌زنگ و گره‌تنگ شده است. البته برای من مینی‌الیسیسم از جایی در زندگی‌ام آغاز شد که از همه زندگی‌ام گذشتم. یک چمدان به دست گرفتم و به همراه خانواده‌ام هجرت کردم.

در حال حاضر کتابی در دست نگارش یا آماده انتشار دارید؟

راستش هنوز کتاب جدیدی در دست ندارم اما ذهنم پر از داستان‌های نوشته‌است که نمی‌دانم اول کدامشان را روی کاغذ بیاورم.

«خلق شخصیت‌ها چطور پیش رفت و شکل گرفت؟» مرد و زن داستان من، آتیلا و همسایه‌اش سنا هم گاهی به گذشته‌شان برمی‌گردند، گاهی در اکنون بی‌تالو‌شان متوقف می‌شوند و گاهی آینده را به تصویر می‌کشند. آتیلا موجودی منزوی‌ست که از گونه‌های عقده‌ادیب رنج می‌برد. تمامی زندگی‌اش به نوعی از دست داده اما هنوز پررنگ‌ترین رنج زندگی‌اش، رنج‌های مادرش است. آتیلا داستان‌های از پائینی‌ترین قسمت زندگی‌اش آغاز می‌کند؛ نقشه‌برداری که حتی گاهی از زدن یک میخ درست به زمین عاجز است. مردی که پر از حقارت و عقده‌های در‌مان‌ناپذیر است، حالا پا به سرزمینی (بلژیک) گذاشته که به خیال خودش، سرزمین موعود است و فکر می‌کند می‌تواند با داشتن ابتدایی‌ترین حقوق زندگی از جمله کار و پاسپورتی بلژیکی، به مال از دست رفته‌اش برسد. آتیلا بحران شخصیتی دارد. گذشته‌هایش نمی‌کند، با زمان حال دست در گریبان است و آینده، جانش را به یغما می‌برد.

سنان‌ز همسایه هم مهاجر است و توسط همسرش از مراکش (شهر طنجه) به بروکسل آمده است. زندگی‌اش هیچ‌شایدی به رویای ساختگی در ذهنش رایج به اروپا ندارد. ابراهیم، همسرش مردی تان‌انداز‌های‌ن‌سنستین است که از صبح زود تا پاسی از شب کار می‌کند تا امورات زندگی‌شان را بگذراند. سقف رویاهایش کوتاه است و تمامی آرزویش، داشتن کودکی‌ست که نامش را شاید زکریا و یا حلیمه بگذارد. زن برایش به مثابه زمینی‌ست که دل‌ناش را در اومی‌کارد و درومی‌کند. سنا، اما بلندپرواز است و مدرن‌دلش نمی‌خواهد شبیه عزیزه، همسایه‌روبه‌رویش که پنج کودک دارد باشد، راستش در اینجا دوست دارم گفته‌های طراح جلد، دوست‌نازنینم بپردازد! اسکندری عزیز که نقاش بسیار زبردستی هم است، را در تکمیل فضای کتاب بیان کنم. «هر دوشی نقش استعاری دارند. میخ صمیده و کج و معوج، استعاره از شخصیت مرد داستان است. خمیده‌ای از سر خوردگی و حقارتی که حاصل شماتت خود و دیگران است. میخی که هر چه کوبیده‌شد، نفوذ نکرد، چون جایی ایستاد که مال او نبود. دست منقطع و معلق، استعاره از شخصیت زن داستان است؛ زنی که به تصور عشق و آمال گره‌گشایی از بخت خود مدام، ترک‌زادگار کرده‌ام؛ اما آنچه حاصل شد حسرتی خورنده بود. نشان تازه صعب و طاقت‌فرسا و چرکین، بازگشت ناممکن در این فضای است. فضایی که زنی، خیالی محال و ناخودآگاه... چه می‌شد اگر بختش از ابتدا در آغوشی همچو آنکه بالاسر خانه‌اش می‌پلکید، گشاده می‌شد.»

به نظر می‌توان از عنوان‌بندی‌های متفاوت همچون «کمووستا»، «ژواوست»، «همان‌جا که گر به سفیدرنگ

نقد و بررسی آثار صادق چوبک

تحلیلی بر جلد دوم از مجموعه داستان زمان ما

ویاهو ویلیام فاکنر و پدرو پارامو خوان رولفو به اوج خود می‌رسند و در ایران نیز گلشیری، شهزادی، مندنی‌پور، معرفوی و... از آن بهره‌جسته‌اند. و اما سنگ‌صبور چوبک که در سال ۱۳۴۵ منتشر شده به گونه‌ای موفق بود که مخاطب حرفه‌ای شگفت‌زده کرد در این رمان آن چیزی که آدم را شگفت‌زده می‌کند در آمیختن زندگی سیاه آمیخته با فقر مردم که در فضایی ناتواالیستی رخ می‌دهد به روش سیال ذهن است. فضای رمان مانند کابوسی سپهگیر است. فضایی که از تلخی و درد، خواننده را به پهن فرمی‌برد به گونه‌ای که هیچ راه‌گریزی از این پیشامدها وجود ندارد. افراف نیست اگر بگوییم سیفال‌قلم شخصیتی است که رعب و هراس را به مخاطب القا می‌کند. جابه‌جایی‌های در فصل‌های گوناگون رمان فضایی فاکتری در رمان‌گور به‌گور را برای مخاطب تداعی می‌کند. چوبک در بعضی از داستان‌کوتاه‌های خود ناموفق بوده و داستان در طرح‌مده‌است هر چند در جزئیات تصاویر مستند و بعضاً افراف آمیزی از عصر خود پیش‌روی خواننده ترسیم می‌کند. فیض شریفی این‌بار در جلد دوم مجموعه نقد و بررسی داستان زمان‌ما کارنامه ادبی صادق چوبک را معرفی و نقد کرده است. کتابی ارزشمند که به جزئی‌ترین مسائل ادبی و حواشی زندگی چوبک پرداخته به گونه‌ای که از جلسه خصوصی چوبک و رحمانی هم نگذشته است. این کتاب نیز مانند دو جلد دیگر که به نقد و بررسی آثار هدایت و گلشیری اختصاص یافته است با خوشبین‌نگاری صادق چوبک آغاز می‌گردد و به معرفی اجمالی آثار چوبک در صفحه ۱۴ کتاب می‌پردازد. در شروع توضیح و نقد مجموعه داستان‌های خیمه‌شب‌بازی به تعریف طنز می‌پردازد و طنز دهخدا، جمال‌زاده،

صالح هدایت و چوبک را در ردیف طنز ساتیری (طنز غربی) قرار داده است. و پس از طرح سوال مهم و به جای رئالیسم یا ناتواالیسیسم بودن چوبک در نهایت اعلام می‌کند که ترازوی چوبک به سمت مکتب ناتواالیستی گی‌دوموپاسان و امیل‌زولا سنگینی می‌کند و در صفحات بعد به معرفی‌های‌المان‌های مکتب ناتواالیسیسم می‌پردازد که از جمله می‌توان ارجح دانستن نظام محافظه‌کاری بر نظام انقلابیون، تاثیر وراثت، عشق محوری به شکل خواست جسمانی، افراف در شرح جزئیات و... را نام برد. شریفی به نقد و بررسی داستان‌های مجموعه داستان‌خیمه‌شب‌بازی می‌پردازد و نقاط ضعف و قوت این داستان‌ها را یک به یک برای مخاطب شرح می‌دهد و پس از آن به توضیح، تفسیر و نقد و بررسی داستان‌های کتاب اتری که لوطی‌اش مرده بود می‌پردازد. داستان چوا دریا طوفانی شد را می‌توانید و توصیفات او را از دریا هم‌بای توصیفات کزناوه‌مین‌گوی می‌داند. شریفی پس از داستان مذکور به نقد و بررسی داستان‌های خیمه‌برداخته که یک داستان سمبولیک است و نظریات برهانی و علی‌تسلیمی را در مورد این داستان بیان می‌کند. و در انتها به بررسی داستان اتری که لوطی‌اش مرده بود می‌پردازد. یکی از نقاط مثبت این کتاب این است که شریفی متن این داستان‌ها را برای فهم بهتر مخاطب در کتاب گنجانده است و همین باعث می‌شود که خواننده منظور و مدلول نگارنده کتاب را دریابد. در صفحه ۱۱۵ کتاب بالاخره نقد و بررسی معروف‌ترین اثر چوبک، رمان تنگسیر آغاز می‌گردد که پس از بیان تلاش‌های مخالفان این رمان در جهت تخریب آن به بررسی آن کتاب از منظر «بینامتنیت» که ریسنوا و سایر نظریه‌پردازان، این رمان در جهت تخریب آن به بررسی آن کتاب از منظر «بینامتنیت» که ریسنوا و سایر نظریه‌پردازان، می‌پردازد که بخشی از نقد و بررسی این رمان از



علی پورفاری

منتقد

ماهه چیز داشتیم. نمایندگان متعدد در سبک و سیاق‌های مختلف وقتی هدایت، علوی و جمال‌زاده شروع کردند اصلاً نمی‌شد پیش‌بینی کرد کسی می‌آید که ناتواالیستی می‌نوسد، یکی رئالیسم ابتدایی، یکی رئالیسم جادویی و یکی سیال‌ذهن آن‌هم وقتی خود هدایت سورئالیسم به نظر برتوون و هم‌قطاران‌ش را به درستی درک کرده و نمونه‌ارینزیه شده آن را اجرا کرده بود. در این بین چوبک که بیشترین گراپیشش به مکتب امیل زولا بود توانست نمونه‌های موفقی در ادبیات فارسی از خود به یادگار بگذارد. چوبک امروز بود و برخلاف بعضی از نویسندگان که با حذف آنها از ادبیات داستانی فارسی اتفاق خاصی نمی‌افتد قابل حذف نیست. او در رمان سنگ‌صبور توانست از جریان سیال‌ذهن برای انعکاس ذهنیت شخصیت‌های داستان به شیوه تک‌گویی استفاده کند و اثری ماندگار و جاودانه‌ای را به مخاطبان جدی ادبیات عرضه کند. از ویژگی‌های جریان سیلان‌ذهن می‌توان به برش‌های زمانی بی‌دری، درهم‌ریختگی دستوری، نشانه‌گذاری، تبعیت از زمان ذهنی شخصیت داستان و بعضاً شاعرانگی در زبان به دلیل انکسار ذهنیت مرحله پیش از گفتار شخصیت اشاره کرد. هر چند ریشه‌های این جریان را می‌توان در آثار نولستوی و داستایفسکی با دو شیوه مختلف پیدا کرد اما این جریان در ادبیات مدرن با آثار جیمز جویس از جمله اولیس و مجموعه داستان‌های خیمه‌شب‌بازی و به سوی فانوس دریایی ویرجینیا وولف، خشم و